
گوشه ای از حیات
پر برکت
امام حسن مجتبی علیه السلام


بسم الله الرحمن الرحیم

گوشه‌ای از حیات پربرکت امام حسن مجتبی (ع)

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

مجله حوزه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

گوشه‌ای از حیات پربرکت امام حسن مجتبی (ع)

مشخصات کتاب

نویسنده : جمعی از نویسندگان

ناشر : مجله حوزه

مختصری درباره زندگانی امام حسن (ع)

دومین امـام و پیشوای شـیعیان جهـان، سـبط اکبر، امام حسن مجتبی (ع) بنا بر قول مشـهور در شب سه‌شـنبه، نیمه ماه مبارک رمضان سال سوم هجری و بنا به روایتی دیگر، در سال دوم هجری دیده به جهان گشودند.

پس از ولادت، فـاطمه زهرا (س) به امیرالمؤمنین، علی (ع)، فرمود: برای کودک نـامی انتخاب کن! علی (ع) در پاسـخ فرمودنـد: در نامگـذاری او بر رسول خـدا (ص) سـبقت نخواهم گرفت! لذا کودک را در پارچه‌ای زرد رنگ پیچیدند و نزد رسول گرامی اسـلام (ص) آوردند.

آن حضرت فرمودند: مگر من شما را از اینکه او را در جامه زرد بپیچید نهی نکرده بودم؟ سپس جامه زرد رنگ را از او جدا کردند و او را در پارچه سـفیدی پیچیدنـد؛ آنگاه به امیرالمؤمنین (ع) فرمودند: برای او چه نامی انتخاب کرده‌ای؟ حضـرت پاسخ دادند: در نامگـذاری او بر شـما سـبقت نخواهم گرفت! رسول خـدا نیز فرمودنـد: من نیز بر پروردگـارم سـبقت نخواهم گرفت! در این هنگام، جبرئیل بر رسول خدا (ص) نازل شد و به آن حضـرت تبریک گفت و عرض کرد: پروردگار می‌فرماید: نام پسـر هارون را برای این مولود انتخاب کن! رسول خدا فرمود: نام پسر هارون چه بود؟ جبرئیل عرض کرد: شبر.

رسول خدا فرمود: من عرب زبان هستم.

جبرئیل عرض کرد: او را حسن بنام! و رسول خدا نیز نام این مولود مبارک را حسن گذاشتند.

حسن و حسـین دو گوشواره عرش خداوند هسـتند - رسول گرامی (ص) - پس از ولادت این کودک، مردم شاهد بودند که رسول خدا (ص) از این فرزند بسیار یاد می‌نمایند و امت اسلامی را نسبت به او بسیار سفارش می کنند.

آن حضـرت فرمودند: هر کس مرا دوست می‌دارد، باید حسن را نیز دوست داشته باشد! و فرمودند: حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشتند.

و در مقام معنوی و الهی آن امام بزرگوار همین بس که رسول خدا فرمودند: حسن و حسین دو گوشواره عرش خداوند هستند.

امام مجتبی (ع) شبیه‌ترین مردم به رسول خدا (ص) و در زهد و عبادت، همتای پدر گرامی خود بودند.

بسـیار از خوف خداوند می گریست؛ چون به نماز می‌ایستاد، بند بند بدنش می‌لرزید؛ هرگاه قرآن تلاوت می‌فرمود و به جمله شریفه یـا أیهـا الـذین آمنوا: ای کسـانی که ایمـان آورده‌ایـد! می‌رسـید، می‌فرمـود: لبیـک؛ اللهم لبیـک! هرگـاه به در مسـجد می‌رسـید و می‌خواست داخل مسجد شود، سر به سوی آسمان بلند می کرد و به درگاه الهی عرضه می‌داشت: إلهی ضیفک ببابک! یا محسن قد أتـاک المسـیء فتجـاوز عن قبیـح مـا عنـدی بجمیـل مـا عنـدک یا کریم: معبودا! مهمان تو بر در خانه‌ات ایسـتاده است! ای خـداوند صاحب احسان و کرم! گناهکاری به تو روی آورده است؛ پس تو از زشتیهایش درگذر، بحق زیبایهایی که در تو است، ای خداوند کریم! بنا به روایتی، آن حضرت ۲۵ بار پیاده به حـج رفتنـد و دو یا سه بار تمامی اموال خود را با فقرا بطور مساوی تقسـیم کردند و حتی گـاهی تمامی اموال نقـد و موجود در خانه را به سائل می‌بخشـید، بطوری که هیـچ درهم و دیناری برای مخارج خودشان باقی نمی‌ماند.

گرچه تمامی امامان بزرگوار، مظهر تمام اسماء حسنای الهی و محل تجلی صفات خداوندی و واجد تمامی کمالات می‌باشند، اما شرایط زمان سبب می‌شود که یکی از آن صفات، از سایر ویژگیهای آنان بیشتر جلوه کند.

از این رو، می‌بینیم که امام حسین (ع) در شجاعت و شهامت و امام سجاد (ع) به زهد و عبادت برجستگی یافتند.

این نه از آن جهت بود که عبادت امام حسین (ع) همچون عبادت فرزندش امام زین‌العابدین نبود، یا سایر ائمه از جهت شهامت و از خودگذشتگی و ایثار و فداکاری همچون امام حسین (ع) نبودند؛ بلکه از این رو بود که امامان، مطابق شرایط زمانی رفتار می‌نمودند؛ بطوری که اگر سایر ائمه در موقعیتی همچون موقعیت امام مجتبی (ع) قرار می‌گرفتند، صلح می‌کردند و اگر در موقعیتی همچون موقعیت امام حسین (ع) قرار می‌گرفتند، می‌جنگیدند.

از صفات بارز امام حسن مجتبی (ع) حلم و بردباری و عفو آن حضرت است و امام حسن (ع) به این صفت مشهور می‌باشند.

یکی از دشمنان حضرت که اهل شام بود و به مدینه آمده بود و بطور طبیعی تحت تأثیر تبلیغات مسموم معاویه قرار داشت و کینه اهل بیت را در دل می‌پرواند، با امام حسن (ع) ملاقات نمود و نسبت به حضرت بسیار بی‌ادبی کرد و ناسزا گفت.

حضرت سکوت کردند و چون سخن آن مرد تمام شد، فرمودند: ای پیرمرد! گمان می‌کنم تو مرد غریبی باشی و گویا مسائل بر تو مشتبه شده است (که نسبت به ما چنین اعتقادی داری).

اگر از ما طلب رضایت کنی، تو را می‌بخشیم و اگر چیزی بخواهی به تو میدهیم؛ اگر گرسنه باشی،تو را سیر می‌کنیم و اگر به لباس احتیاج داری، تو را می‌پوشانیم.

اگر محتاج باشی، بی نیازت خواهیم کرد و در صورتی که بخواهی، می‌توانی به منزل ما بیایی و مهمان ما باشی! این رفتار سبب شد تمامی آن تبلیغات مسموم که در جان و دل او ریشه کرده بود، یکباره زدوده شود و مرد شامی به حقیقتی تازه دست یابد.

لذا در حالی که متنبه شده بود و می‌گریست، عرض کرد: شهادت می‌دهم که تو خلیفه خدا در زمین هستی و خدا بهتر می‌داند که رسالت خود را کجا قرار دهد! پیش از آنکه من تو را ملاقات کنم، بیش از همه مردم از تو و پدرت متنفر بودم؛ ولی الآن شما نزد من، محبوترین خلق خدا هستید! سپس به خانه آن حضرت وارد شد و تا زمانی که در مدینه بود، مهمان امام مجتبی (ع) بود و از دوستان اهل بیت به شمار آمد.

همچنین روایت شده است که یکی از خدمتکاران حضرت تخلفی کرد و امام خواستند او را تنبیه کنند.

او بدون درنگ این قسمت از آیه ۱۳۴ سوره آل عمران را خواند: و الکاظمین الغیظ: کسانی که خشم خود را فرو می‌خورند.

امام به محض شنیدن آیه فرمودند: خشم خود را فرو خوردم! خدمتکار قسمت بعدی آیه را خواند: و العافین عن الناس: و کسانی که از خطای مردم در می‌گذرند.

امام فرمودند: از تقصیر تو درگذشتم و سپس قسمت آخر آیه را خواند: و الله یحب المحسنین: و خداوند احسان‌کنندگان را دوست دارد امام فرمودند: تو را آزاد کردم و از این پس، دو برابر آنچه از من می‌گرفتی به تو خواهم داد! آری؛ در بیان فضایل آن حضرت هر چه گفته شود، کم است و در حد فهم خود سخن گفته‌ایم، زیرا هنوز عمق فضایل و کمالات امام را درک نکرده‌ایم و بهترین توصیف، همان است که خود اهل بیت در حق خود فرموده‌اند: کلامکم نور و أمرکم رشد و وصیتکم التقوی و فعلکم الخیر و عادتکم الإحسان و سجیتکم الکرم و شأنکم الحق و الصدق و الرفق و قولکم حکم و حتم و رأیکم علم و حلم و حزم؛ إن ذکر الخیر کنتم أوله و أصله و فرعه و معدنه و مأویه و منتهاه: سخن شما نور و امر شما رشد و منشأ هدایت است؛ وصیت و سفارش شما تقوی است و فعل شما خیر و نیکی است؛ عادت شما احسان و روش پسندیده شما کرم و بزرگواری می‌باشد و جز حق و صداقت و مدارا چیزی در شأن شما نیست؛ سخن شما حکم حکیمانه و حتمی و لازم الاجراست و رأی و نظر شما مطابق علم و حلم و دوراندیشی است؛ اگر از نیکی و خیری یاد شود، سرمنشأ و ریشه و شاخه و معدن و جایگاه و منتهی و آخر آن نیکی، شما هستید، (زیارت

جامعه کبیره).

در تاریخ ۲۱ ماه مبارک رمضان سال ۴۰ هجری، امیرالمؤمنین، علی بن ابی‌طالب (ع) براثر ضربه ابن ملجم – لعنهٔ الله علیه – دار فانی را وداع کردند و به شهادت رسیدند.

پس از شهادت آن حضرت، جانشین ایشان، حضرت امام حسن مجتبی (ع)، به منبر رفتند و با فصاحت و بلاغت تمام، مردم را مخاطب قرار دادند؛ شأن و مقام الهی اهل بیت (علیهم‌السلام) را یادآور شدند؛ فرمایش پروردگار حکیم در قرآن را که می‌فرماید: أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و أولی الأمر منکم: خدا را اطاعت کنید و از رسول و اولی الامرتان پیروی نمایید (سوره نساء، آیه ۵۶) تلاوت فرموده، آن را بر خود تطبیق نمودند و سفارش رسول خدا (ص) نسبت به اهل بیت (علیهم‌السلام) را یادآور شدند که می‌فرمود: إنی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی الخ: من دو چیز گرانبها را در میان شما باقی می‌گذارم، یکی کتاب خدا و دیگری عترتم را.

آنگاه چنین فرمودند: امشب مردی از دنیا رفت که هیچ یک از پیشینیان، در عمل خیر بر او سبقت نگرفتند و آیندگان نیز به پای او نخواهند رسید؛ کسی که در رکاب رسول خدا جهاد می‌کرد و با جان خود از آن حضرت دفاع می‌نمود؛ رسول خدا او را با رایت و پرچم خود به هر طرف می‌فرستاد، جبرئیل در طرف راست او و میکائیل در طرف چپ او بودند و جز با فتح و پیروزی بازنمی‌گشت.

او – که سلام خداوند بر او باد! – در شبی رحلت کرد که عیسی بن مریم – علیه السلام – در آن شب به آسمان رجوع نمود و یوشع بن نون وصی موسی در آن شب رحلت کرد و از طلا ـ و نقره، جز هفتصد درهم چیزی از او باقی نماند که می‌خواست با آن پول برای خانواده اش خدمتکاری بخرد.

سپس بغض، گلوی حضرت را گرفت و گریست و مردم نیز با آن حضرت گریستند.

پس از مدتی خود را به مردم معرفی نمود و به آنان خاطرنشان ساخت که خداوند از اهل بیت هر گونه رجس و پلیدی را دور نموده است: إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیرا:اراده خداوند بر این تعلق گرفته است که از شما اهل بیت، رجس و پلیدی را دور کند و شما را کاملا پاک و مطهر گرداند.

(سوره احزاب، آیه ۳۳) و در کتابش مزد رسالت پیامبرش را مودت اهل بیت قرار داده است: قل لا أسألکم علیه أجرا إلا المودهٔ فی القربی: ای پیامبر! بگو من در مقابل رسالتم اجر و مزدی را نمی‌طلبم مگر مودت نسبت به خویشاوندانم را (سوره شوری، آیه ۲۳).

چون سخن امام به اینجا رسید، عبدالله بن عباس، پسر عموی پیامبر (ص) که از اصحاب امیرمؤمنان، علی (ع) بود، برخاست و گفت: ای مردم! این مرد، پسر پیامبر شما و جانشین امام شماست؛ با او بیعت کنید! مردم به دنبال این دعوت، به جانب امام شتافتند و در جمعه، ۲۱ رمضان سال ۴۰ هجری با امام حسن مجتبی (ع) بیعت نمودند.

امام نیز ابن عباس را به ولایت بصره منصوب کرده، مشغول بررسی اوضاع و احوال و رتق و فتق امور گردیدند.

این بیعت مقدس می‌توانست راه نیمه تمامی را که علی (ع) پیموده بودند، (یعنی راه احیاء دین و عمل به حقایق قرآنی و احکام الهی) استمرار بخشد و جامعه را به هدف نهایی برساند؛ ولی دشمن آرام ننشسته بود.

معاویهٔ بن ابی سفیان که برای تسلط بر شام از بیعت با علی (ع) خودداری کرده بود و آتش جنگ صفین را روشن نموده بود، موجب شد بین مسلمانان شکافی عمیق بیفتد.

پس از آنکه خبر وفات علی (ع) و بیعت مردم با امام مجتبی (ع) را شنید، بی‌درنگ دو جاسوس را به شهرهای کوفه و بصره گسیل کرد.

مأموریت آنان بررسی اوضاع شهر و رساندن اخبار به معاویه و ایجاد اختلال و آشوب در شهر بود تا پایه‌های خلافت نوبنیاد امام

مجتبی (ع) را سست کند.

این دو جاسوس خوشبختانه شناسایی و دستگیر شدند و به دستور امام حسن (ع) به قتل رسیدند.

سپس آن حضرت نامه‌ای به معاویه نوشتند و در آن، او را چنین مخاطب ساختند: تو جاسوسان خود را می‌فرستی تا آشوب به پا کنند؛ گویا طالب جنگ هستی! اگر چنین است، من نیز آماده نبرد هستم! پس از آن، همواره بین امام حسن (ع) و معاویه نامه رد و بدل می‌شد و احتمال درگیری نظامی هر لحظه بیشتر می‌شد، تا آنکه معاویه تصمیم خود را عملی ساخت.

وی سپاه عظیمی را مهیا کرد و آن را به طرف کوفه فرستاد تا آن شهر را مورد تاخت و تاز قرار دهد و از طرفی دیگر سعی کرد سران سپاه امام را که به جنگ با او بسیج شده بودند بفریبد و با تطمع به طرف خود جذب کند و در این راه، بسیار موفق شد.

تعداد بیشماری از سپاه آن حضرت، به معاویه گرویدند و فرزند پیامبر (ص) را رها کردند.

علت این امر آن بود که سپاه حضرت، ارتشی یکپارچه، با نیتی واحد و تصمیمی محکم بر یاری امام نبود.

بسیاری از افراد لشکر را منافقینی تشکیل می‌دادند که در زمان علی بن ابی‌طالب (ع) از ترس جان خود ساکت بودند و بظاهر اظهار موافقت می‌کردند.

گروهی نیز نسبت به شایستگی آن حضرت شک و تردید داشتند و مسأله ولایت هنوز برای آنان بدرستی حل نشده بود و عده‌ای نیز از خوارج بودند که معتقد به کفر سه نفر بودند: علی بن ابی‌طالب (ع) (که با شهادت آن حضرت به مقصود خود رسیده بودند)، عمرو عاص و معاویه و چون می‌دیدند در برابر معاویه، جبهه‌ای گشوده شده است، به آن پیوستند تا معاویه را از صحنه خارج کنند و نیت واقعیشان پیروی از امام و یاری ولی امر منصوب از طرف رسول خدا (ص) نبود؛ بلکه در پی اجرای مقصود خود بودند.

اظهار وفاداری به امام مجتبی (ع) برای آنان وسیله بود نه هدف، و در نهایت، گروهی نیز به طمع کسب غنایم و پیروزی پا به میدان جنگ گذاشته بودند و طبیعی بود که اگر از طرف دشمن، پیشنهادی بالاتر مطرح می‌شد، به آن طرف رو می‌کردند.

علاوه بر نکاتی که ذکر شد، عامل مهم دیگری نیز در سرنوشت این مقابله نظامی تأثیر بسزایی داشت و آن، تعصب قومی و قبیله‌ای اعراب بود.

مردم یک قبیله نسبت به دستورات و گرایشهای رئیس قبیله بسیار متعصب بودند.

اگر رئیس قبیله‌ای اعلان جنگ می‌داد، می‌جنگیدند و اگر صلح می‌کرد، آنان نیز صلح می‌کردند.

حضور آنان در سپاه امام مجتبی (ع) به پیروی از رؤسای خود بود نه حضوری از روی تعقل و اندیشه در جداسازی حق از باطل؛ گویی معیار حق نزد آنان، بزرگ قوم است؛ نه کتاب خدا و پنداری، حق بر محور رئیس قبیله می‌گردد! این اندیشه، یعنی اندیشه تقلید کورکورانه، پیروی جاهلانه و بی‌منطق و تعصبات قومی را محور قرار دادن، همان روشی است که قرآن، آن را به مخالفین انبیا نسبت می‌دهد و وقتی آنان را به دلیل پیروی کورکورانه از آباء و اجدادشان و دوری از سخن حق و فطرت پاک توبیخ می‌کند، پاسخ آنان را چنین نقل می‌نماید: إنا وجدنا آباءنا علی امهٔ و إنا علی آثارهم لمقتدون: پدرانمان را بر سیره و روشی یافتیم و تنها از آنان پیروی می‌کنیم (سوره زخرف، آیه ۲۳) و یا: و إذا قیل لهم اتبعوا ما أنزل الله قالوا بل نتبع ما ألفینا علیه آباءنا: و هنگامی که به آنان گفته می‌شود از آنچه خداوند نازل فرموده است پیروی کنید، در پاسخ می‌گویند: بلکه ما تنها از روشی که پدرانمان را بر آنان یافتیم پیروی می‌کنیم و خداوند به این گروه نادان دور از منطق، چنین پاسخ می‌دهد: أولو کان آباؤهم لا یعقلون شیئا ولا یهتدون: آیا حتی اگر پدرانشان در چیزی تعقل و اندیشه نکنند و به راهی هدایت نشده باشند، باز هم باید از آنان پیروی کرد؟ (سوره بقره، آیه ۱۷۰) معاویه مردم زمان خود را بخوبی شناخته بود و به دنیاطلبی آنان پی برده بود؛ لذا سران لشکر امام و رؤسای قبایل را با پول و وعده حکومت بر شهرها فریب داد.

حتی از آنان خواست امام مجتبی (ع) را به قتل برسانند و برای قاتل آن حضرت، ۲۰۰ هزار درهم جایزه تعیین کرد و وعده داد

دخترش را به ازدواج او درآورد.

سران لشکر و رؤسای قبایل و به تبع آنان، گروه بیشماری از مردم، به امام حسن (ع) پشت کردند و در صف مقابل قرار گرفتند.

وضعیت داخلی چنان آشفته بود که امام مجتبی (ع) جان خود را در خطر می‌دیدند، بطوری که زیر لباس خود زره می‌پوشیدند و به نماز می‌ایستادند تا غافلگیرانه بر اثر هجوم آسیبی نبینند.

به منظور مقابله با دشمن، امام مجتبی (ع) به منبر رفتند و مردم را به جهاد فراخواندند؛ ولی مردم که طمع پول را چشیده بودند و خودشان به معاویه نامه نوشته بودند و از او اعلام حمایت کرده بودند، پاسخ مثبت به دعوت امام ندادند.

تنها گروهی از یاران ایشان، همچون عدی بن حاتم به حمایت برخاستند و وفاداری خود را اعلام کردند.

با این حال، امام مجتبی (ع) از مردم خواستند که هر کس مایل به جهاد است، به طرف لشکرگاه رهسپار شود و خود نیز به آنجا رفتند؛ ولی چون به آنجا رسیدند، متوجه غیبت اکثر مردم شدند؛ لذا مجددا خطبه خواندند و از بی‌وفایی مردم اظهار تأسف نمودند، مردمی که پیش از این با علی (ع) بیعت کرده بودند و آن حضرت را رها کردند، اکنون نیز بیعت خود را شکسته‌اند.

آنگاه شخصی به نام حکم را در رأس سپاه ۴ هزار نفری به طرف معاویه فرستادند و به او دستور دادند در محلی به نام انبار توقف کند و راه را بر او ببندد و منتظر دستور بعدی باشد.

معاویه توسط مأموری، حکم را با ۵۰۰ هزار درهم و وعده فرمانداری یکی از ایالات شام فریفت و او را به خود ملحق کرد.

خبر این پیمان‌شکنی به امام حسن (ع) رسید.

حضرت باردیگر برای مردم سخرانی کردند و فرمودند: من بارها گفته بودم که عهد شما قابل اعتماد نیست و شما بنده دنیا هستید.

اکنون شخصی دیگر را می‌فرستم و می‌دانم که او نیز عهد خود را نقض خواهد کرد.

سپس فرد دیگری را طلبیدند و در حضور مردم از او پیمان گرفتند که با معاویه صلح و آشتی نکند و بیعت خود را نشکند.

او نیز بر این مطلب سوگند یاد کرد و به طرف انبار حرکت کرد.

اما او نیز خریده شد.

قیمت او در قبال رها کردن فرزند رسول خدا (ص)، تنها ۵ هزار درهم و فرمانداری یکی دیگر از ایالات بود! امام تصمیم گرفتند خودشان راه را بر معاویه ببندند؛ لذا مغیرهٔ بن نوفل را موقتا به ولایت کوفه منصوب کردند و خودشان از لشکرگاه به طرف میدان نبرد حرکت کردند همچنین از مغیره خواستند مردم کوفه را به جنگ دعوت کند و برای آن حضرت نیروی کمکی بفرستد.

سپاه عظیمی از کوفه روان شد و به امام پیوست.

امام حسن (ع)، عبیدالله بن عباس را به فرماندهی سپاهی مرکب از ۱۲ هزار نفر منصوب فرمودند و او را از بین راه به طرف معاویه فرستادند تا زودتر راه را بر او ببندد و دستور دادند در صورت وقوع پیشامدی برای عبیدالله، قیس بن سعد امیر لشکر باشد و اگر او نیز نتوانست یا حادثه‌ای برایش رخ داد، سعید بن قیس فرماندهی را به عهده گیرد.

سپس خودشان با بقیه سپاه به طرف ساباط حرکت کردند.

صبح روز بعد، امام مجتبی (ع) تصمیم گرفتند میزان اطاعت لشکریان را آزمایش کنند؛ زیرا سابقه عهدشکنی آنان، اعتماد به چنین سپاهی را مشکل می‌ساخت.

بدین منظور، خطبه‌ای خواندند و در آن فرمودند: به خدا قسم، من امیدوارم خیرخواه‌ترین خلق خدا برای مردم باشم و کینه هیچ مسلمانی را در دل ندارم و بدی کسی را نمی‌خواهم! بدانید که شما از جماعت بیزارید و تفرقه را می‌پسندید؛ ولی اجتماع و اتحاد برای شما بهتر است.

من برای شما تدبیری اندیشیده‌ام که از رأی و نظر شما بهتر است؛ پس با امر من مخالفت نکنید و رأیم را زیر پا نگذارید! خداوند

مرا و شما را ببخشد و به راهی که دوستی و رضایت خداوند در آن است هدایت فرماید! امام حسن مجتبی (ع) در این سخنان، بطور سربسته اعلام کردند که تصمیمی خواهند گرفت که مورد پذیرش بسیاری نخواهند بود؛ ولی به صراحت رأی خود را بیان نفرمودند.

مردم به هم نگاه کردند و گفتند: مقصودش چیست؟ و به همدیگر این گونه پاسخ دادند: او می‌خواهد با معاویه صلح کند و خلافت را به او واگذار کند.

خوارج که از قبل معتقد به کفر معاویه بودند، با رأی امام مخالفت کردند و ایشان را به کفر متهم کردند و گفتند: این مرد، کافر شده است! سپس به خیمه امام حمله کردند و آن را غارت نمودند؛ حتی سجاده امام را از زیر پایش کشیدند و ردای مبارکش را از دوشش برداشتند.

امام مجتبی (ع) با اهل بیت خود و عده کمی از شیعیان، در حالی که دشمنان را از آن حضرت دور می‌کردند، از ساباط به طرف مدائن حرکت کردند.

در تاریکی شب، مردی به نام جراح بن سنان لجام مرکب امام را گرفت و گفت: الله اکبر! ای حسن! همان طور که قبل از این، پدرت کافر شده بود، تو نیز کافر شدی! سپس با خنجری ران ایشان را هدف ضربه قرار داد؛ بطوری که جراحت تا استخوان ران آن حضرت رسید.

امام مجتبی (ع) از شدت درد از مرکب افتادند و آن مرد را نیز به زمین انداختند.

آنگاه اطرافیان آن حضرت، به طرف ضارب و مرد دیگری که همراهش بود هجوم آوردند و آنها را کشتند؛ سپس امام را بر روی تختی قرار دادند و به مدائن بردند.

حتی در آنجا نیز فرزند رسول خدا (ص) آسوده نبود؛ زیرا عده‌ای می‌خواستند حضرت را تحویل معاویه بدهند و پاداش بگیرند.

کار به جایی رسیده بود که معاویه، از طرف سران سپاه و رؤسای قبایل، نامه‌هایی دریافت کرد که از وی خواسته شد بود به طرف آنها بیاید و امام را تحویل بگیرد.

از آن طرف فرمانده سپاه دوازده هزار نفری، یعنی عبیدالله بن عباس نیز به معاویه پیوست.

معاویه در مقابل یک میلیون درهم که نیمی از آن را به صورت نقد پرداخته بود، او را خرید و به خود ملحق ساخت.

عبیدالله نیز شبانه سپاه را ترک کرد و به معاویه پیوست.

معاویه نامه‌ای به امام مجتبی (ع) نوشت و در آن از امام خواستار مصالحه شد و درخواست کرد آن حضرت خلافت را به او واگذار کنند و در آن چنین نوشت: یاران پدرت با او همراهی نکردند و با تو نیز همراهی نخواهند کرد؛ این هم نامه‌هایی که به من نوشته‌اند! و نامه‌های سران قبایل را به آن ضمیمه کرد.

امام حسن (ع) نیز که یقین کرده بودند مردم ایشان را یاری نخواهند کرد و عملا نیز کسی برای یاری ایشان باقی نمانده بود، تصمیم گرفتند با معاویه صلح کنند؛ ولی باز برای اتمام حجت بیشتر، مکانی را مشخص کردند و از مردم خواستند تا فردا در آنجا حاضر شوند و آنان را از نقض بیعت و مخالفت و عهدشکنی برحذر داشتند.

آن حضرت ده روز در وعده‌گاه توقف نمودند، ولی فقط چهار هزار نفر در آنجا جمع شدند.

اما آیا این عده (که در مقابل تمامی مردمی که با آن حضرت بیعت کرده بودند و بیعت خود را نقض کرده بودند، بسیار اندک بودند) قابل اعتماد بودند؟ ظاهرا پاسخ این سؤال بسیار روشن است.

به هر حال، امام حسن مجتبی (ع) روز دهم به منبر رفتند و چنین فرمودند: من از مردمی که نه حیا دارند و نه دین، تعجب می‌کنم! وای بر شما! به خدا قسم، معاویه به قولی که در مقابل کشتن من به شما داده است وفا نخواهد کرد! من می‌خواستم دین حق را به پا

دارم؛ ولی شما مرا یاری نکردید، من بتنهایی نیز می‌توانم خدا را عبادت کنم (ولی فقط به این راضی نبودم).

به خدا سوگند می‌خورم اگر خلافت را به معاویه واگذار کنم، شما در حکومت بنی‌امیه هرگز روی شادی را نخواهید دید و شما را سخت عذاب و شکنجه خواهند کرد! گویا می‌بینم فرزندان شما بر در خانه‌های فرزندان ایشان ایستاده‌اند و آب و غذای طلبند؛ ولی آنان آب و غذا به آنان نمی‌دهند.

به خدا سوگند، اگر یاوری داشتم، با معاویه صلح نمی‌کردم؛ زیرا خلافت بر بنی امیه حرام است و در این مطلب، به خدا و رسولش سوگند یاد می‌کنم! اف بر شما ای بندگان دنیا! بزودی نتیجه اعمال خود را خواهید دید! آری، هیچ قومی به نکبت و خواری در دنیا و آخرت دچار نشده و نمی‌شوند مگر به‌واسطه اعمال زشت و ناپسندی که انجام داده‌اند و این، سنت الهی است که اگر جمعیتی نعمت رهبری حق و ولایت الهی را رها کنند، دچار حکومت فاسقان شوند و طعم ذلت دنیا و عذاب آخرت را بجای سروری هر دو جهان بچشند: و ضرب الله مثلا قریهٔ کانت آمنهٔ مطمئنهٔ یأتیها رزقها رغدا من کل مکان فکفرت بأنعم الله فأذاقها الله لباس الجوع و الخوف بما کانوا یصنعون: و خداوند مثل می‌زند آبادیی را که آسوده و آرام بود و روزی آن، بوفور از هر طرف می‌رسید؛ پس به نعمتهای خداوند کفر ورزید؛ در نتیجه خداوند به خاطر کارهایی که انجام می‌دادند، لباس گرسنگی و ترس را به آنان پوشانید و تلخیش را به آنان چشانید (سوره نحل، آیه ۱۱۲) امام حسن مجتبی (ع) نامه‌ای بدین مضمون به معاویه نوشتند: من می‌خواستم حق را احیا کنم و باطل را از میان بردارم و کتاب خدا و سنت پیامبر را جاری سازم؛ ولی مردم مرا همراهی نکردند.

اکنون با شرایطی با تو صلح می‌کنم و می‌دانم که به آن شرایط عمل نخواهی کرد.

به این حکومتی که برای تو فراهم شده است شاد مباش؛ زیرا بزودی پشیمان خواهی شد، همان‌طور که غاصبان قبلی خلافت پشیمان شدند و پشیمانی برای آنان سودی ندارد.

سپس پسر عموی خود، عبدالله بن حارث را نزد معاویه فرستادند تا صلحنامه‌ای را منعقد سازد.

متن صلحنامه امام حسن مجتبی (ع) با معاویه

بسم الله الرحمن الرحیم؛ حسن بن علی بن ابی‌طالب (ع) با معاویهٔ بن ابی سفیان بر طبق شرایط زیر صلح می‌کند:

۱- معاویه باید در میان مردم، بر طبق کتاب خدا و سنت رسول خدا - صلی الله علیه وآله - و روش خلفای شایسته عمل کند.

۲- معاویه نباید جانشینی برای پس از خود معرفی کند.

۳- مردم در هر جا که باشند، (چه در شام و چه در عراق و چه در حجاز و یمن،) باید از شر معاویه در امان باشند و او نباید آسیبی به آنان برساند.

۴- اصحاب علی بن ابی‌طالب - علیه السلام- و شیعیان او نباید از طرف معاویه آسیب و اذیتی ببینند و باید جان و مال و زنان و اولاد آنان در امان باشد.

۵- معاویه نباید نسبت به حسن بن علی و برادرش حسین و سایر اهل بیت و خویشان رسول خدا - صلی الله علیه و آله - مکر و حیله‌ای بیندیشد و نباید پنهانی یا آشکارا ضرری متوجه آنان سازد و آنان در هر جای زمین باشند، نباید از معاویه بترسند.

۶- نسبت به امیرالمؤمنین (ع) نباید لعن شود و نیز نباید در قنوت نماز به آن حضرت و اصحابش ناسزا گفته شود.

همان طور که روشن است، بندهای قطعنامه بگونه‌ای تنظیم شده است که کمترین ضرر و آسیبی متوجه شیعیان نگردد و نیز جلو استمرار این حرکت شوم توسط معاویه، پس از خودش گرفته شده است؛ زیرا او اجازه نداشت برای پس از خودش جانشینی تعیین کند و بطور خلاصه، در حد ضرورت به معاویه امتیاز داده شده است.

پس از انعقاد صلحنامه، معاویه به محلی رفت که پیش از آن، لشکرگاه امام حسن مجتبی (ع) بود.

وی روز جمعه، پس از اقامه نماز جمعه خطبه‌ای خواند و در آخر خطبه چنین گفت: من با شما جنگ نکردم برای آنکه نماز به پادارید،یا روزه بگیرید، یا زکات بدهید؛ بلکه به خاطر ابن جنگ کردم که بر شما حکومت کنم و خدا هم مرا به مقصودم رساند، اگر چه شما مایل نبودید و تمام شروطی که با حسن بن علی بسته‌ام، زیر پای من است و به هیچ کدام از آنها عمل نخواهم کرد! در این سخنان، معاویه تصریح کرده است که به سنت رسول خدا و احکام الهی عمل نخواهد کرد و هیچ ضمانتی برای شیعیان و یاران علی (ع) و اهل بیتش وجود ندارد، حتی مردم نیز هیچ اعتراضی نکردند که او با صراحت تمام، مواد قطعنامه را زیر پا گذاشته است. آنان خود را مسلمان و پیرو قرآن می‌دانستند؛ ولی در برابر لغو نخستین بند قرارداد (که مهمترین بندها بود)، هیچ اعتراضی نکردند و معاویه هم چون این روحیه و ضعف ایمان مردم را می‌دانست و بخوبی آگاه بود که آنان فقط حرف دین را می‌زنند.

لذا جرأت کرده بود که این سخنان را بر زبان جاری کند؛ در غیر این صورت، نه تنها چنین نمی‌گفت، بلکه موفق به غصب حکومت نیز نمی‌شد.

آری؛ الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی ألسنتهم یحوطونه ما درّت معیشتهم فإذا مّحصوا بالبلاء قل الدیّانون: مردم، بنده دنیا هستند و دین، همچون آب دهان بر زبان آنان جاری است و گرد دین می‌گردند تا جایی که زندگانی آنان تأمین باشد؛ اما اگر به سختیها دچار شوند، در آن لحظه دینداران واقعی کم خواهند بود (تحف العقول، از کلمات امام حسین (ع)).

معاویه به انعقاد قرارداد صلح اکتفا نکرد؛ بلکه از امام مجتبی (ع) خواست تا آشکارا اعلام نمایند که خلافت حق او است.

امام حسن (ع) نیز به منبر رفتند و پس از حمد و ثنای الهی فرمودند: ای مردم! بدانید که بهترین زیرکیها، تقوی است و بدترین حماقتها، فجور و معصیت الهی است.

ای مردم! اگر همه جا را به دنبال مردی بگردید که جدش رسول خدا باشد، بجز من و برادرم (حسین) کسی را نخواهید یافت.

خداوند شما را به وسیله محمد (ص) هدایت کرد؛ ولی شما اهل بیتش را رها کردید! معاویه با من در امری منازعه کرد و به جنگ پرداخت که حق مسلم من بود و من چون یاوری نداشتم، برای حفظ جان امت اسلام، دست از حق خود برداشتم.

شما با من بیعت کرده بودید تا با هر که صلح کنم، صلح کنید و با هر که بجنگم، بجنگید.

من صلاح امت را در صلح با او می‌بینم و حفظ خونها را بهتر از ریختن خونها می‌دانم.

غرض من خیرخواهی و صلاح شما بود و عمل من برای هر کس چنین کند، حجت است.

این، فتنه‌ای است برای مسلمانان و بهره‌ای قلیل و اندک برای منافقان تا وقتی حق تعالی غلبه حق را بخواهد و اسباب آن را میسر فرماید.

آنگاه معاویه برخاست و خطبه خواند و در آن آشکارا به امیرالمؤمنین (ع) دشنام داد.

امام مجتبی (ع) برخاست و در مقام جواب، نسب پست معاویه و نسب شریف خودشان را ذکر فرمودند و چنین دعا کردند: خداوند از میان من و تو، کسی را که گمنامتر و کم‌ارزش‌تر و سابقه کفرش بیشتر و نفاقش ریشه‌دارتر است و حق او بر اسلام و مسلمین کمتر است، لعنت کند! اهل مجلس نیز همگی گفتند: آمین! معاویه از دشمنی خوارج با امام مجتبی (ع) به نفع خود استفاده نمود.

وی زهری قوی را برای جعده، همسر امام فرستاد و به او وعده داد در صورتی که آن حضرت را مسموم کند، او را به عقد پسرش، یزید در خواهد آورد و به او صد هزار درهم پاداش خواهد داد.

جعده دختر اشعث بن قیس بود که از سران خوارج و از دشمنان امیرالمؤمنین و امام مجتبی (علیهماالسلام) به شمار می‌رفت و طبیعی بود که دخترش نیز با این طرز تفکر رشد و نمو کرده باشد.

جعده نیز امام مجتبی (ع) را با شربتی که در آن سم ریخته شده بود و هنگام افطار به آن حضرت داده بود، مسموم نمود.

پس از دو روز، در تاریخ هفتم صفر سال ۵۰ هجری (و به روایتی، ۲۸ صفر) آن حضرت به شهادت رسیدند.

معاویه مبلغ مذکور را به جعده داد؛ ولی او را به عقد فرزندش در نیاورد و گفت: کسی که به حسن مجتبی خیانت کند، به یزید نیز خیانت خواهد کرد! امام حسین (ع) پس از آنکه برادر را غسل دادند و کفن نمودند، ابن عباس و عبدالله بن جعفر و علی فرزند ابن عباس را طلبیدند و تصمیم گرفتند برادر خود را در روضه منوره رسول خدا (ص) دفن کنند.

مروان بن حکم، آل ابی سفیان و فرزندان عثمان، بار دیگر خون ریخته شده عثمان را بهانه قرار دادند و گفتند: آن شهید مظلوم (یعنی عثمان) در بدترین مکانها در بقیع دفن شود و حسن، با رسول خدا؟ به خدا قسم تا شمشیرهایمان سالم است و تیری برایمان باقی مانده، نمی‌گذاریم او را اینجا دفن کنی! امام حسین (ع) فرمودند: به حق آن خداوندی که مکه را حرم امن قرار داده، حسن، فرزند علی و فاطمه، به رسول خدا و خانه او سزاوارتر است از آنها که بدون اجازه وارد آن خانه شدند! به خدا سوگند، او از عثمان خطاکار که ابوذر را تبعید کرد و با عمار و ابن مسعود آن اعمال را انجام داد و رانده‌شدگان [۱] رسول خدا را پناه داد، سزاوارتر است! مروان بر استر خود سوار شد و نزد عایشه رفت و ماجرا را به او خبر داد.

او را بر استر خویش سوار کرد و به روضه رسول خدا آورد.

عایشه نیز بنی امیه را تحریک می‌کرد تا مانع دفن امام در حرم رسول خدا شوند.

وی به ابن عباس گفت: شما آن قدر جرأت کرده‌اید که هر روز مرا آزار می‌دهید! می‌خواهید کسی را داخل خانه‌ام کنید که من او را دوست ندارم و نمی‌خواهم داخل خانه‌ام شود؟ ابن عباس پاسخ داد: تو یک روز سوار شتر می‌شوی (و جنگ جمل را به راه می‌اندازی) و یک روز سوار استر می‌شوی و می‌خواهی نور خدا را خاموش کنی و با دوستان خدا بجنگی و بین رسول خدا و حبیب او فاصله بیندازی! عایشه از استر پایین آمد و فریاد زد: به خدا قسم، تا یک مو در سر من باقی است، نمی‌گذارم حسن را در اینجا دفن کنید! و بنا به روایتی، جنازه مطهر امام مجتبی (ع) را تیرباران نمودند.

بنی هاشم خواستند شمشیر بکشند و جلو آنان را بگیرند؛ ولی امام حسین (ع) مانع این کار شدند.

آنگاه فرمودند: به خدا قسم، اگر سفارش برادرم نبود، می‌دیدید که چگونه او را نزد پیغمبر دفن می‌کردم و بینی شما را به خاک می‌مالیدم! سپس جنازه را برداشتند و آن را در بقیع به خاک سپردند.

اسلام بنی امیه (!) – معاویه تا زمان حیات امام مجتبی (ع) به حسب ظاهر، اقدامی علیه شیعیان نکرد و آنان از آزادی نسبی برخوردار بودند.

ولی پس از شهادت آن امام بزرگوار، دستور داد هیچ کس حق ندارد علی بن ابی‌طالب را مدح کند و مناقب و فضایل آن حضرت را بازگو کند حتی امر کرد خطیبان و سخنرانان، بر منابر، آن حضرت را لعن کنند و ناسزا بگویند.

به همین جهت به ابن عباس پسر عموی رسول خدا (ص) که از اصحاب و دوستان علی (ع) نیز بود، دستور داد تا از گسترش فضایل آن حضرت خودداری کند.

بین معاویه و ابن عباس سخنانی رد و بدل شد که شنیدنی است: – معاویه گفت: من به همه شهرها نوشته‌ام و دستور داده‌ام که مردم، زبان از بیان مناقب علی ببندند؛ تو نیز زبان خود را نگه دار! – ابن عباس پاسخ: آیا ما را از قرائت قرآن نهی می‌کنی؟ – نه؛ نهی نمی‌کنم.

– آیا از تأویل قرآن نهی می‌کنی؟ – آری؛ قرآن را بخوان؛ ولی آن را معنی نکن!

– کدام عمل واجب است: خواندن قرآن یا عمل به احکام آن؟ – عمل واجبتر است.

– اگر کسی نفهمد خداوند از کلمات قرآن چه منظوری داشته است، چگونه عمل کند؟ – معنای قرآن را از کسی سؤال کن که آن را تأویل می‌کند؛ ولی نه به آن صورتی که تو و اهل بیت تو تأویل می‌کنید! – ای معاویه! قرآن بر اهل بیت من نازل شده است؛ تو می‌گویی آن را از آل ابی‌سفیان و آل ابی معیط و یهود و نصاری و مجوس سؤال کنم؟ – مرا با این طوایف برابر می‌دانی؟ – بلی،

چون تو مردم را از عمل به قرآن نهی می کنی.

آیا تو ما را نهی می کنی از این که خداونـد را بر طبق حکم قرآن اطاعت کنیم و از عمل به حلالش و حرامش جلوگیری می‌نمایی، در حالی که اگر امت از معنای قرآن و مراد خداونـد سؤال نکننـد در دینشان به هلاک می‌رسنـد؟ - قرآن را بخوانیـد و تأویل کنید؛ اما آنچه خـدا در حق شـما نازل فرموده به مردم نگوییـد! - خداوند در قرآن فرموده است: یریدون لیطفؤا نور الله بأفواههم و یأبی الله إلا أن یتم نوره و لو کره الکافرون: کافران می‌خواهنـد نور خدا را با دهانهایشان خاموش کنند و خداوند از این کار ابا دارد و چیزی را نمی‌پسندد جز این که نورش را کامل کند، اگر چه کافران این مطلب را نپسندند (سوره توبه، آیه ۳۲) - به حال خود باش و این حرفها را نزن! معاویه به تمامی شـهرها دسـتور کتبی فرستاد تا سهمیه هر کس را که یقین کردند از شیعیان و دوستان علی (ع) است، از بیت المال قطع کنند.

او پس از مدتی دستور خود را عوض کرد و چنین دستور داد: لازم نیست یقین کنید کسی دوستدار علی است.

همین که او را به این امر متهم کردنـد، او را بکشید و سرش را جـدا کنیـد و تحقیق لازم نیست! بـا صـدور این دسـتور، بی گناهان بسیاری به قتل رسیدند و خانه‌های دوسـتان آل علی (ع) تخریب می‌شـد و مردم برای حفظ جان خویش بشدت تقیه می کردند و از اظهار حق بطور علنی خودداری می‌نمودند.

در راستای محو نور خدا و هدم رکن دین، یعنی ولایت، معاویه به اقدام شنیع دیگری نیز دست زد.

وی به قضات، فقهای ریاکار و محـدثین دروغگو دسـتور داد روایات بیشـماری را در مـذمت اهل بیت و مـدح معاویه جعل کننـد تا خاندان رسول خدا را منحرف از دین معرفی نمایند.

البته جعل حدیث، پیش از آن نیز رایج بود؛ ولی به دستور معاویه، روند جعل حدیث شکل تازه‌ای به خود گرفت.

همچنین وی دستور داد شهادت دوستان علی (ع) در محاکم قضایی پذیرفته نشود.

در میان شـهرهای اسـلامی، کار مردم کوفه بمراتب سـخت‌تر شده بود؛ زیرا عامل و فرماندار کوفه، زیاد بن ابیه برادر دروغی معاویه بود.

زیـاد پیش از آنکه معـاویه - آن گمنـام مجهول النسب - را به شـهادت زنی فـاجر به خود ملحق کنـد، از زمره اصـحاب علی (ع) به شمار می‌رفت و حتی از کارگزاران آن حضرت بود، لذا شیعیان کوفه و منازل آنان را خوب می‌شناخت.

پس از آنکه زیاد به امارت کوفه و بصـره منصوب شد، تمامی شـیعیان کوفه را به دار زد و یا چشمان آنان را کور کرد، دست و پای بسیاری از آنان را برید و کار را به جایی رساند که در کوفه شیعه‌ای باقی نمانده بود.

فضـای خفقـان، تبلیغـات مسـموم و قتـل و بیـداد معاویه مؤثر واقع شـده بود؛ نام و یاد اهل بیت در شـرف محو شـدن بود و وضـعیت پیش آمده، بسیار خطرناک بود و تاکنون اسلام گرفتار چنین جو مسمومی نشده بود.

در این شرایط، سکوت به هیچ وجه جایز نبود.

یک سال پیش از به هلاک رسیدن معاویه، امام حسـین (ع) که مشاهده فرمودند کار به آنجا رسیده است که مردم به وسیله دشمنی با اهل بیت، قصـد تقرب به سوی خـدا را می کنند (!) برای آنکه مردم را مجددا آگاه کنند و کلمه حق را احیا نمایند، دست به اقدام زدند.

آن حضـرت، زمانی که برای اعمال حج به مکه مشـرف شده بودند، در سرزمین منی، مردم، صحابه، تابعین [۲] ، بنی هاشم و انصار مـدینه، همچنیـن افراد معروف به صـلاح و نیکوکـاری را دعـوت نمودنـد و آنـان را گرد یکـدیگر جمـع کردنـد و برای آنـان خطبه خواندند.

در آن خطبـه، فضایـل امیرالمـؤمنین (ع) را یکـی یکـی ذکر کردنــد و آیـاتی از قرآن را کـه در شـأن آن حضـرت نـازل شــده بـود،

برشمردند.

مردم نیز سخنان آن حضرت را تأیید می کردند.

سپس فرمودنـد: شـما شـنیده‌اید که رسول خدا (ص) فرمود: هر کس گمان کند دوسـتدار من است و دشـمن علی باشد، دروغ گفته است.

دشـمن علی نمی‌تواند دوست من باشد! مردی گفت: یا رسول الله! چه عیبی دارد که کسـی محبت شـما را داشته باشد و دشمن علی باشد؟ این کار چه ضرری برایش دارد؟ پیامبر فرمود: من و علی یک تن هستیم؛ علی من است و من، علی هستم.

چگونه می‌شود کسـی هم دوست و هم دشمن یک نفر باشد؟ پس هر کسی علی را دوست دارد، مرا دوست داشته است و هر کسی دشمن علی است، دشمن من و دشمن خدا است.

حاضران، بار دیگر سخن امام حسین (ع) را تأیید کردند.

آن حضرت، در انتهای سخن خود خطاب به حاضرین چنین فرمودند: شما را به خدا سوگند می‌دهم و از شما می‌خواهم که هر وقت به شـهرهای خود مراجعت کردید، آنچه را که برای شـما گفتم، به هر کس که مورد اعتماد شـماست بگویید! با این گردهمایی،امام حسـین (ع) به شـیعیان آموختنـد که در مواقعی که گمراهی و فتنه دامنگیر شـده است و سـخن حق به گوش کسـی نمی‌رسد، کسـی نباید علم خود را کتمان کند و تسلیم شرایط موجود شود.

همه موظفند تا حد امکان، جلو تبلیغات کفر را بگیرند و در راه احیای کلمه حق بکوشند.

رسول اکرم (ص)، بنـابر آنچه ابن عبـاس روایت کرده است، در شـأن امام مجتبی (ع) فرمودنـد: چون فرزنـدم حسن را با زهر شـهید کننـد، ملائکه هفت آسـمان بر او می گرینـد و همه چیز، حتی پرنـدگان هوا و ماهیان دریا بر او خواهنـد گریست و هر کس برای او بگریـد، دیـده او در روزی که چشـمها کور می‌شود، کور نخواهد شد و هر کس بر مصـیبت او اندوهناک شود، دل او در روزی که دلها انـدوهگین شونـد، انـدوهگین نخواهـد شـد و هر کس او را در بقیع زیارت کنـد، در روزی که قـدمها بر صـراط خواهـد لرزید قدمش، ثابت می گردد.

در خاتمه، سخنی را که امام مجتبی (ع) در آخرین ساعات عمر پربرکتش، خطاب به جنادهٔ بن ابی امیه فرموده‌اند، ذکر می‌نماییم: یا جنـادهٔ! استعدّ لسفرک و حصّل زادک قبل حلول أجلک: ای جناده! برای مسافرتت آماده شو و توشه‌ات را پیش از آنکه اجلت فرا رسد، آماده کن!

پاورقی

[۱] منظور از رانده شدگان رسول خدا، حکم بن عاص و پسرش مروان بن حکم هستند.

رسول خدا (ص) آن دو نفر را لعنت کرده بودند و دستور داده بودند به مدینه وارد نشوند.

ابوبکر و عمر نیز تا زمانی که زنده بودند، نگذاشتند آنان به مدینه بیایند.

امـا عثمـان، آنـان را با آغوش باز پـذیرفت و مروان را وزیر خود قرار داد و در یک روز، صـد هزار دینار از غنائم آفریقا را به مروان بخشید و روزی دیگر صد هزار دینار به حکم بن عاص داد.

[۲] عنوان صـحابی (که جمع آن اصـحاب است) به کسی اطلاق می‌شود که اسلام آورده و موفق به زیارت محضر رسول خدا (ص) شده باشد؛ همچون سلمان، ابوذر، مقداد، عمار یاسر و....

و عنوان تابع (که جمع آن تابعین است) به کسانی اطلاق می‌شود که اسـلام آورده بودنـد، ولی موفق به زیارت آن حضـرت نشده و فقـط اصـحاب آن حضـرت را دیـده بودنـد؛ همچـون اویس قرنی که در زمـان حیـات رسول خـدا (ص) آورد، ولی آن حضـرت را

ملاقات نکرد و در رکاب امیرالمؤمنین، علی (ع)، به شهادت رسید.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.
از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».

